

بررسی روابط دولت‌های شیعی در قرن چهارم هجری

ناصر انطیقه‌چی* / نعمت‌الله صفری فروشانی**

چکیده

پس از تشکیل اولین دولت شیعی، یعنی علویان طبرستان در ایران در قرن سوم هجری، دولت‌های بزرگ شیعی دیگری، همچون آل‌بویه، و فاطمیان و آل‌حمدان در قرن چهارم هجری شکل گرفت. این دولت‌ها، در گسترش تعالیم شیعه امامیه، اسماعیلیه و گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی، به خصوص آشکار کردن مظاهر شیعه در ایران، عراق و شمال آفریقا نقش غیرقابل انکاری ایفا کردند. در عین حال، این دولت‌ها با اینکه معاصر دولت عباسی بودند که در اوج ضعف خود بود، ولی هرگز نتوانستند امپراطوری بزرگ شیعی را به وجود آورند و همواره برای گسترش قلمرو خود با یکدیگر در رقابت و نزاع بودند. گرچه می‌توان در منابع تاریخی از تعامل اندک آنان سخن راند، این مقاله با رویکرد تحلیل اسنادی، به تفصیل به روابط دولت‌های شیعی قرن چهارم هجری پرداخته است. کلیدواژه‌ها: دولت، شیعه، ارتباط، قرن چهارم، آل‌بویه، فاطمیان، حمدانیان.

* دانشجوی دکتری تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی قم nanteghechi@yahoo.com

** استادیار جامعه المصطفی‌العالمیه قم. emam_history@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۰/۸/۱ - پذیرش: ۱۳۹۱/۱/۲۰

مقدمه

با توجه به اهمیت زیاد قرن‌های چهارم و پنجم هجری در فرهنگ و تمدن اسلامی و تأسیس دولت‌های مختلف شیعه در این دوران، بررسی روابط سیاسی و فرهنگی آنها امری ضروری به نظر می‌رسد. بدین منظور در ابتدا لازم است به واکاوی مفاهیمی مانند ارتباط، دولت و شیعه پرداخته، سپس مسئله تحقیق مطرح شود.

واژه ارتباط در لغت^۱ به معنای مواصلت کردن و... است. این لغت در اصطلاح به تنهایی کاربردی ندارد و آن را به صورت اضافه و ترکیبی به کار می‌برند، مانند روابط اجتماعی، روابط عمومی و... در حقوق بین‌الملل مراد از آن، ارتباط میان دو یا چند کشور است که همان روابط بین‌الملل است و روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی را در بر می‌گیرد.^۲

کلمه دولت در زبان فارسی کاربردهای بسیاری دارد که گاهی به معنای «ثروت و مال» و «مال اکتسابی و موروثی» به کار رفته^۳ و گاهی هم در اصطلاح سیاسی امروزه به معنای گروه وزیران، حکومت، هیئت حاکمه، قوه مجریه و... به کار می‌رود.^۴ معادل کلمه دولت در زبان انگلیسی state است که معنای مختلفی را برای آن گفته‌اند.^۵ بر اساس تعریف‌هایی که از دولت ارائه شده است می‌توان گفت که دولت باید چهار رکن اساسی داشته باشد که با نبود هر یک از آنها دولت نیز نخواهد بود. آن چهار رکن عبارت‌اند از: جمعیت، سرزمین، حاکمیت و استقلال. البته این تعریف مشهور از دولت به صورت صددرصد با حکومت‌های شیعه در قرن چهارم مطابقت ندارد، چرا که فقط دولت فاطمی مصر تمامی ارکان دولت را به این معنا داشته است، اما دولت‌های آل‌بویه و حمدانیان که در پژوهش حاضر به آنها پرداخته می‌شود، حکومت‌های نیمه مستقل بوده و مشروعیت خودشان را از خلیفه عباسی گرفته و بر فراز منبرها و آغاز سخنرانی‌ها نام خلیفه عباسی را می‌بردند، گرچه نظر خلیفه در امور اجرایی در این عصر پذیرفته نمی‌شد و اهمیتی نداشت. به هر حال، دولت در این عصر و در این پژوهش به معنای حکومت و سلسله‌ای از حاکمان است که قدرت را در منطقه‌ای خاص به دست داشته و بر امور آن مسلط بودند. اما شیعه، در لغت عربی برای آن معنای متعددی ارائه شده است: کسانی که بر امر واحدی اجتماع نموده‌اند، گروه، یاران و پیروان شخصی.^۶

برخی^۷ شیعه را در اصطلاح چنین تعریف کرده‌اند:

این واژه اختصاصاً در مورد فرد و یا افرادی به کار می‌رود که دوستدار علی^{علیه السلام} و فرزندان او هستند و به امامت آنها اعتقاد دارند تا آنجا که اگر واژه شیعه بدون قید و شرط اضافی به کار رود و قرینه‌ای در کار نباشد، اذهان به چنان افرادی منحصر می‌شود که قایل به امامت امامان یاد شده (اثنی عشریه) هستند.

شهرستانی^۸ نیز در تعریف شیعه چنین گفته است:

شیعه کسانی هستند که به طور خاص، امام علی^{علیه السلام} را پیروی می‌کنند و قایل به امامت و خلافت ایشان، هم از لحاظ نص و هم از حیث وصیت، چه به صورت آشکار و چه به صورت مخفی و پنهان هستند.

برخی دیگر از مورخان معاصر^۹ نیز گونه‌های مختلف و دسته‌بندی خاصی از شیعه ارائه داده و آن را به شیعه عراقی، معتزلی، غالی، شیعه به معنای دوستی با اهل بیت^{علیهم السلام}، شیعه اعتقادی و... تقسیم کرده‌اند و در خصوص تاریخچه این واژه بیان می‌دارند که قدیم‌ترین سندی که این واژه به همراه کلمه خاصه در برابر عامه در آن به کار رفته، نامه‌ای است که شیعیان کوفه به رهبری سلیمان بن سرد خزاعی بعد از شهادت امام حسن^{علیه السلام} به منظور تسلیت شهادت آن حضرت به امام حسین^{علیه السلام} می‌نویسند.^{۱۰}

اما مراد ما از شیعه در این پژوهش، اعم از شیعه امامی، زیدی و اسماعیلی است و با تعریفی که مرحوم شهرستانی بیان نموده است مطابقت دارد. البته در خصوص تشیع هر یک از دولت‌های شیعه صحبت خواهد شد.

سؤال اصلی در این پژوهش این است که رابطه دولت‌های بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری چگونه بوده است؟

پاسخ به این سؤال با بررسی روابط دولت‌های بزرگ شیعه در این قرن به دست می‌آید. در اینجا به گوشه‌هایی از این روابط که در لابه‌لای گزارش‌های تاریخی و در منابع اصلی بیان شده است، پرداخته می‌شود.

آل‌بویه

یکی از بهترین دوران‌های شیعه از نظر شرایط سیاسی - فرهنگی، قرن چهارم و پنجم هجری است، زیرا خاندان بویه (۳۲۰-۴۷۷ ق) که مذهب شیعه داشتند،^{۱۱} در دستگاه حکومت عباسی از نفوذ و اقتدار زیادی بهره‌مند بودند.^{۱۲} فرزندان بویه به نام‌های علی،

حسن و احمد که قبلاً در فارس حکومت می‌کردند، در زمان المستکفی به سال ۳۳۴ ق وارد بغداد شده، به مقر حکومت راه یافته و با تکریم خلیفه روبه‌رو شده و به ترتیب لقب‌های عمادالدوله، رکن‌الدوله و معزالدوله را یافتند. احمد معزالدوله که منصب امیرالامرای را داشت، چنان اقتداری به دست آورد که حتی برای المستکفی حقوق و مقرری تعیین کرد. به دستور وی در روز عاشورا بازارها تعطیل و مراسم سوگواری برای امام حسین علیه السلام بر پا شد.^{۱۳} همچنین مراسم عید غدیر با شکوه بسیار انجام شد.^{۱۴} خلاصه آنکه آل‌بویه در ترویج مذهب امامیه اثناعشری اهتمام بسیار ورزیدند.

به شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق)، متکلم نامدار امامیه در این زمان، احترام بسیار می‌شد و مسجد «برائا» در منطقه کرخ بغداد به وی اختصاص داشت که در آنجا علاوه بر اقامه نماز و موعظه، به تعلیم و تدریس می‌پرداخت. وی در پرتو موقعیت ویژه‌ای که از جنبه‌های علمی و اجتماعی داشت، توانست فرقه‌های مختلف شیعه را انسجام بخشیده، آرا و عقاید شیعه را تحکیم و ترویج کند.

نسب آل‌بویه

آل‌بویه مانند بسیاری از مدعیان استقلال و فرمانروایی بر ایران، خود را از نواده ساسانیان دانسته‌اند.^{۱۵} حمدالله مستوفی در باره نسب آل‌بویه چنین می‌نویسد:

پادشاهان دیلمان؛ به تخصیص آل‌بویه؛ هفده تن، مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال و از خاندان ساسانی (بهرام گور) می‌باشند و بعضی از دیلمان گویند که از تخم دیلم بن ضبّه‌اند.^{۱۶}

علی اصغر فقیهی نویسنده کتاب تاریخ آل‌بویه می‌گوید:

ظاهر امر این است که نخستین کسی که برای فرزندان بویه نسب ساخته است و آنها را به سلاطین ساسانی رسانیده است ابو اسحاق صابی (دارای مذهب صابئی) کاتب زبر دست و کم‌نظیر آل‌بویه است که در کتاب خود به نام التاجی گفته است که عضدالدوله در جست‌وجو از نسب خود برآمد و در این باره به مهلبی، وزیر معزالدوله نامه نوشت. مهلبی از سالخوردگان دیلم و مویدان و وجوه مردم ایران تحقیق کرد، همه نوشتند و تأیید کردند که نسب او به ساسانیان می‌رسد. همین نوشته صابی را دیگران، همچون فارابی و ماکولا از کتاب التاجی نقل کرده‌اند و قلقشندی نسب آل‌بویه را به یزدگرد می‌رساند و مقریزی هم جد اعلای آنها را بهرام گور دانسته است.^{۱۷} اما برخی در اینکه نسب آل‌بویه به پادشاهان

ساسانی می‌رسد تردید کرده‌اند و آن را ساختگی دانسته‌اند، همچون فارابی در آثار الباقیه و ابن‌خلدون در العبر.^{۱۸}

مذهب آل‌بویه

برخی معتقدند که هنوز نمی‌توان در باره عقاید مذهبی آل‌بویه به روشنی اظهار نظر کرد.^{۱۹} طبق گفته مقدسی در قرن چهارم هجری مردم نواحی دیلم، شیعه و بیشتر مردم ناحیه گیل، سنی مذهب بوده‌اند.^{۲۰} آنچه مسلم است بسیاری از دیلمیان بر دین خود باقی بوده‌اند تا اینکه به گفته مسعودی^{۲۱} در آغاز قرن چهارم به وسیله حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام ملقب به اطروش، به اسلام دعوت شدند.

به طور کلی در خصوص مذهب آل‌بویه سه نظریه وجود دارد:

۱. شیعه زیدی بوده‌اند.^{۲۲}

۲. شیعه امامی (اثنی‌عشری) بوده‌اند.^{۲۳}

۳. در ابتدا شیعه زیدی بوده، ولی بعد شیعه امامی شدند. این نظریه را کامل مصطفی شیبی در کتاب *تشیع و تصوف*^{۲۴} با استناد به نقلی از بیرونی بیان کرده است. ایشان گزارشی را در این باره از ابن‌بابویه قمی آورده است. او می‌گوید: تاج الروساء ابن ابی‌السعداء صیروری از علمای امامیه بوده است. وی از رشید مازندرانی و او از پدرش نقل کرده است که تاج الروساء کسی بود که آل‌بویه را به جرگه شیعیان وارد کرد. به هر تقدیر در اینکه آل‌بویه شیعه بوده‌اند، اختلافی وجود ندارد و تنها اختلاف در نوع تشیع آنان است و با توجه به شواهد و دلایل موجود، از جمله مطلبی که از شیبی نقل شد، و نیز شواهد و دلایلی که در ادامه آورده می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که غالب امیران آل‌بویه، بلکه تمام آنان گرایش شیعه امامیه داشته‌اند. اما شواهد و دلایل مبنی بر مذهب امامیه آل‌بویه عبارت‌اند از:

۱. صاحب کتاب *تاریخ حبیب السیر* می‌نویسد: «شیخ مفید مورد اکرام *عضدالدوله* بود و *عضدالدوله* پیوسته ملازمتش می‌نمود».^{۲۵}

۲. اینکه گفته شده است دیلمیان غالباً به وسیله ناصر اطروش، داعی و امام معروف زیدیه در طبرستان، اسلام و تشیع را پذیرفته‌اند، دلیل بر زیدی بودن آنان نیست، زیرا فرزندان خود اطروش هم بر خلاف او شیعه امامی بوده‌اند.^{۲۶} گرچه برخی معتقدند که حتی خود اطروش نیز امامی بوده است.^{۲۷}

۳. کتبه‌ای که در تخت جمشید به دستور عضدالدوله نوشته شده است، اسامی دوازده امام معصوم دارد.^{۲۸}

۴. ابن جوزی در *المنتظم*^{۲۹} حادثه‌ای را نقل کرده است مبنی بر اینکه سلطان محمود غزنوی وقتی به ری رفت وارد حرمسرای مجدالدوله شد و دید که بیش از پنجاه زن آزاد در آنجاست و وقتی از او سؤال کرد که چه کسی اجازه این کار را به تو می‌دهد، گفته است: اینان زنان من و فرزندانشان فرزندان من هستند و رسم اسلاف من (آلبویه) بر همین جاری بوده است. این داستان در صورت صحت، بر تشیع امامی آلبویه دلالت دارد، زیرا فقط امامیه قائل به ازدواج متعه هستند.

۵. قاضی نورالله شوشتری می‌گوید:^{۳۰} معزالدوله مرجع فقهی خود را ابن‌جنید (از فقه‌های امامیه) قرار داده بود.

۶. شیخ صدوق قائل به امامی بودن رکن‌الدوله و اعتقاد او به امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌ه است.^{۳۱}

۷. برتولد/شپولر نیز گفته است: «آلبویه از ابتدای امر، شیعه دوازده امامی بودند و تا آخر نیز به عقیده خود وفادار ماندند».^{۳۲}

فاطمیان

طبق گزارش مقریزی^{۳۳} اولین بار خلیفه فاطمی، عبدالله المهدی در ذی‌حجه سال ۲۹۰ در سجلماسه (مغرب اقصی) دعوت خود را آشکار کرد و در سال ۲۹۷ ق دولت خود را در شمال افریقا (افریقیه یا مغرب اوسط)^{۳۴} تشکیل داد و تا سال ۳۵۷ ق به مدت ۶۵ سال به تحکیم قدرت و جنگ و درگیری با مخالفان خود پرداختند.

در سال ۳۵۷ ق کافور/احشیدی^{۳۵} درگذشت^{۳۶} و اوضاع مصر آشفتگی شد و فاطمیان از این آشفتگی استفاده کرده و جوهر صقلی (سیسیلی)^{۳۷} سردار معروف خود را به سوی مصر مصر فرستادند و او در ۳۵۸ ق^{۳۸} مصر را فتح کرد. المعز فاطمی (۳۴۱-۳۶۵ ق) پس از چهار سال از فتح مصر وارد آنجا شد. و از این زمان، مرحله دوم دولت فاطمی آغاز شد.^{۳۹} فاطمیان اما نتوانستند قلمرو حکومتی خود را در سرزمین‌های شرقی جهان اسلام در آن سوی شام گسترش داده و به هدف بزرگ خود، یعنی اتحاد دنیای اسلام زیر نظر یک خلافت بزرگ شیعی به رهبری خلیفه فاطمی، دست یابند. البته هدف دیگر آنها، یعنی نفوذ مذهبی در مناطق یاد شده، با فعالیت‌های داعیان اسماعیلی تا حدود زیادی به وقوع پیوست.

دوره دوم فاطمیان از ورود المعز فاطمی به مصر (۳۶۲ ق) تا مرگ خلیفه المستنصر (۴۸۷ ق) ادامه داشت که ۱۲۵ سال به طول انجامید. این دوره، اوج شکوه و قدرت فاطمیان شمرده می‌شود. در عین حال، دوران افول فاطمیان در اواخر خلافت المستنصر با این واقعه آغاز شد که در سال ۴۴۱ ق معزین بادیس صنهاجی امیر افریقیه به نام بنی عباس خطبه خواند^{۴۱} و در سال ۴۶۴ ق با واقعه‌ای به نام «کوم الریش» ادامه یافت.^{۴۱}

دوره سوم خلافت فاطمیان که به «عصر وزرا» معروف است، بعد از المستنصر (۴۲۷-۴۸۷ ق) شروع می‌شود و در مدت نه سال، چهل وزیر، دولت را به دست گرفتند.^{۴۲} در نهایت، دولت فاطمیان پس از ۲۶۸ سال خلافت در سال ۵۶۵ ق توسط صلاح‌الدین ایوبی ساقط شد.^{۴۳}

نسب فاطمیان

صنهاجی نویسنده کتاب تاریخ فاطمیان می‌گوید:

مردم در نسب عیبدالله به حسین بن علی علیه السلام اختلاف نظر دارند؛ گروهی ادعای او را تصدیق کرده و گروهی دیگر ادعای او را مبنی بر انتسابش به حسین بن علی علیه السلام رد کرده و آنچه به خود نسبت داده، نپذیرفته‌اند و پیوسته بین مردم در این خصوص اختلاف است. آنچه او ادعا می‌کند این است که او عیبدالله پسر احمد، پسر حسین، پسر محمد، پسر اسماعیل، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی زین‌العابدین پسر حسین، پسر علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم - می‌باشد. و اما در خصوص آنچه برخی مردم در باره عیبدالله ادعا کرده‌اند، دلیلی دیده نمی‌شود و بررسی این موضوع هم نیازی ندارد.^{۴۴}

چنان‌که از سخنان صنهاجی مشخص است ایشان نسب فاطمیان را به ائمه معصومان علیهم السلام تأیید کرده است. اما باید گفت که عباسیان جنگ تبلیغاتی شدیدی در بغداد علیه فاطمیان برپا کردند، از جمله این مبارزه‌های تبلیغاتی فتوانامه‌هایی بود که از سوی بزرگان اهل تسنن علیه شیعیان صادر می‌شد. در این فتوانامه‌ها آمده بود که شیعه، منکر انتساب فاطمیان به اهل بیت است.

متن شهادت‌نامه‌ای که در عهد فاطمی‌ها از سوی عباسیان به منظور مخدوش ساختن نسب آنان تنظیم شد، در کتاب تاریخ جهان‌گشای جوینی چنین آمده است:

این چیزی است که گواهان بر آن شهادت داده‌اند که معدین اسماعیل حاکم مصر، همان معدین اسماعیل عبدالرحمن بن سعید است و اینان به دیصان بن سعد الدین، بنیان‌گذار

دیصانیه منسوبند. سعد الدین یاد شده به مغرب رفته و خود را عبیدالله می خواند و مهدی لقب می دهد. این سرکش حاکم بر مصر، یعنی «منصور» ملقب به حاکم، پسر نزار بن معد بن اسماعیل بن عبدالرحمن بن سعید است. پیشینیان ملعون وی همه نجس و پلید و دروغگو و خارج از دین هستند و هیچ نسبی از میان فرزندان علی بن ابی طالب - رضوان الله تعالی علیه -... و این سرکش حاکم بر مصر و پیشینیانش همه کافر، فاسق، زندیق، ملحد و تارک احکام دین و سد راه اسلام هستند و به مذهب دوگانه پرستی و مجوسیت اعتقاد دارند. اینان حدود را تعطیل و نوامیس را هتک کرده اند...^{۴۵}

این شهادت نامه در ربیع الاول سال ۴۰۲ هجری نوشته شد و شماری از شریفان علوی، مثل سید مرتضی و سید رضی موسوی و گروهی دیگر از علویان و نیز از فقیهان صاحب اعتبار، شیخ ابوحامد اسفراینی، ابو محسن قدوری، قاضی القضاة محمد بن احمد و ابوعبدالله بیضاوی آن را امضا کرده اند.

مقریزی در دو کتاب خود، یعنی *الخطط* و *اتعاظ الحنفاء* به این اتهام های عباسیان علیه فاطمیان و منسوب کردن آنان به یهود و مجوس، پاسخ داده و در دفاع از فاطمیان در کتاب *الخطط* چنین می گوید:

اینها گفته هایی است که اگر انصاف بدهی، ساختگی بودنشان برایت روشن می شود، در حالی که شمار فرزندان علی در این دوره، بسیار زیاد است و میان شیعیان دارای قدر و منزلت هستند. چه انگیزه ای وجود دارد که از آنها روی برگرداندند و دنبال یهود و مجوس راه بیفتند؟! چنین کاری را هیچ کس نمی کند، هر چند که در نهایت نادانی و فرومایگی باشد. تشکیک در نسب فاطمیان به وسیله عباسیان هنگامی مطرح شد که در برابرشان احساس ضعف می کردند. قاضیان، انتساب فاطمیان را به اهل بیت منتفی دانسته، بزرگانی، چون سید رضی و سید مرتضی (دو شریف علوی) و ابوحامد اسفراینی در اجتماع بزرگی که در سال ۴۰۲ ق و در دوران القادر بالله تشکیل شد، آنان (قاضیان) را تأیید کردند. شهادت این عده بر اساس اقوال مشهور و شایعات میان بغدادی های پیرو بنی عباس بود که در نسب فاطمیان طعن وارد می کردند و به علویان دشنام می دادند. از همان آغاز دولتشان نسبت به آنها بنای بدرفتاری گذاشته بودند. متأسفانه اخباریان و اهل تاریخ نیز این سخنان را همان طور که شنیده بودند، بی هیچ تدبیر و اندیشه ای نقل کرده اند.^{۴۶}

در تأیید سخنان مقریزی مبنی بر اینکه تاریخ نویسان قولی را که عباسیان در طعن نسب فاطمیان به علویان نسبت داده و سپس آن را شهرت بخشیدند، می توان به شعری از سید رضی اشاره کرد که در تأیید نسب دولت فاطمیان سروده است. این شعر در کتاب *الفخری* چنین بیان شده است:^{۴۷}

ما مُقامی علی الهوان و عندی مِقْوَلٌ قَاطِعٌ و انْفٌ حَمِی
 و اَباء مَحَلِق بی عن الضمیم یَم کَمَا زَاغ طَائِرٌ وَحَشِی
 اَحْمَل الضَّمیم فی بلاد الاعادی و بِمَصْر الخلیفه العَلوی
 مَن ابوه ابی و مولاه مولا ی اذا ضامنی البعید القَصی
 کَفاً عِرْقی بعرقه سید النسا س جمیعاً محمداً و علی
 ان ذلکی بذلک الجدُّ عَزُّ و اَوامِی بذلک الرَّبْع ری
 سوی خوارزمشاه حمالان کشان می کشیدنش که تا بیند نشان^{۴۸}

من که زبانی برنده داشته و از پذیرفتن ستم ننگ دارم، هرگز با خواری در جایی بسر نمی‌برم. اباء و حمیت من مرا همچون مرغان بلند پرواز از ستم‌کشی دور می‌سازد. در دیار دشمن به من ستم روا می‌شود، حال آنکه خلیفه‌ای علوی در مصر وجود دارد. در آن هنگام که بیگانگان حق مرا پایمال می‌کنند کسی خلیفه است که پدرش، پدر من و خویشانش، خویشان من‌اند. سرور همه مردم یعنی، محمد ﷺ و علی ﷺ ریشه مرا با ریشه او به هم پیوسته است. در آن محیط، خواری من، عزت، و در آن سرزمین، تشنه کامی من همچون سیرابی است.

محمود عباس عقاد نیز ضمن بیان این شعر البته - با کمی تغییر - می‌گوید:^{۴۹} هنگامی که خلیفه (عباسی) این شعر را شنید کسی را در پی شریف / ابو احمد موسوی، پدر شریف رضی فرستاد و از او گله کرد و پدر رضی هم در خصوص شعر از سید رضی سؤال کرد، ولی او انکار کرد و گفت: این شعر از من نیست. در نهایت چون پدر رضی قسم خورد که اگر اعتذارنامه‌ای با خط خود به خلیفه عباسی، القادر ننویسد او از آن شهر خواهد رفت، از این رو سید رضی مجبور شد که با خط خود در حضور همگان تکذیب‌نامه‌ کذایی را بنویسد که آن شعر از او نیست.^{۵۰}

همچنین مقریزی در کتاب *اتعاظ الحنفاء* ابتدا با روش علمی، اقوال کسانی را که به نسب آنان طعن زده‌اند، مانند *ابن ندیم* و *ابن رزام* نقل کرده و سپس اقوال مورخان دیگری را که مؤید نسب خلفای فاطمی هستند، بیان نموده و در پایان این بحث براهین خود را برای تأیید نسب خلفای فاطمی به ائمه اطهار بیان کرده است.^{۵۱}

ابن خلدون نیز در *العبر* از نسب و سیادت *عبدالله المهدی*، بنیان‌گذار دولت فاطمی دفاع

کرده، در باره نسب او چنین می‌گوید:

عبیدالله المهدي بن محمد الحبيب بن جعفر المصدق بن محمد المکتوم بن اسماعيل الامام ابن جعفر الصادق. برخی در این نسب نامه، تردید کرده اند، ولی نامه معتضد به ابن الاغلب به قیروان و ابن مدرار به سلجماسه، آن را اثبات می نماید و نیز شعر شریف الرضی^{۵۳} ایشان در جای دیگر نیز در دفاع از نسب فاطمیان می گوید:

و اعتباری به قول کسانی که این نسب را انکار کرده اند چون مردم قیروان و دیگران نیست. همچنین آن محضری هم که در ایام القادر بالله در بغداد نوشتند و در نسب ایشان طعن کردند، و اعلام ائمه بر آن شهادت دادند بی اعتبار است.^{۵۴}

مذهب فاطمیان

فرقه مذهبی فاطمیان، اسماعیلیه مبارکیه است.^{۵۵} زیرا فرقه اسماعیلیه به دو دسته «اسماعیلیه خالصه» و «اسماعیلیه مبارکیه» تقسیم می شوند. اسماعیلیه خالصه معتقد شدند که چون امامت اسماعیل از طرف پدر، ثابت است و امام، جز حق چیزی نمی گوید پس معلوم می شود اسماعیل در حقیقت، نمرده و «قائم» اوست. اسماعیلیه مبارکیه معتقد است که پس از اسماعیل، محمد بن اسماعیل توسط امام صادق^ع به امامت منصوب شد، این فرقه به مناسبت آن «مبارک» که از موالی اسماعیل بن جعفر بود به اسماعیلیه مبارکیه شهرت یافته اند.^{۵۶} مرحوم مظفر، علیرغم شهرت در تاریخ مبنی بر عقیده اسماعیلی فاطمیون، معتقد است آثار فاطمیون حاکی از امامی بودن مذهب فاطمیون است. ایشان در این خصوص چنین گفته است:

آنچه میان ارباب سیره و تاریخ شهرت دارد - اما برای ما مسلم نیست، - این است که فاطمیون بر مذهب و عقیده اسماعیلی بوده اند... اگر بخواهیم ادله ای بر انتساب فاطمیون به مذهب اثنی عشریه اقامه کنیم سخن گسترده ای در اختیار داریم، اگرچه تصور این مطلب که آنان اسماعیلی مذهب بودند خالی از وجه تاریخی نیست، اما آثار فاطمیون که حاکی از امامی بودن آنهاست پدیدارتر و گویاتر می باشد.^{۵۷}

البته ایشان در کتاب تاریخ شیعه هیچ اشاره ای به آثاری که مدعی است مذهب امامی بودن فاطمیون را ثابت می کند ندارد.

حمدانیان

حمدانیان یکی از دولت های شیعی امامیه^{۵۸} بودند که به مدت صد سال (۲۹۲-۳۹۳ ق) در مناطق موصل و حلب حکومتی نیمه مستقل داشته و در دوران ضعف حکومت عباسی به

همراه دولت‌های آل‌بویه و فاطمیان حضور داشتند. خلیفه عباسی (مکتفی) در سال ۲۹۲ ق حاکمیت موصل و اطراف آن را به ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان بن حمدان تغلبی داد.^{۵۹} ابوالهیجاء در منطقه موصل جنگ‌هایی با مخالفان خود داشت^{۶۰} که بر همه آنها غلبه کرد و در نهایت، منطقه موصل را به یکی از فرزندانش به نام حسن که به ناصرالدوله مشهور بود، سپرد.^{۶۱} فرزند دیگر ابوالهیجاء که علی نام داشت و به سیف‌الدوله معروف بود، در حلب در سال ۳۳۲ ق حکومت تشکیل داد.^{۶۲} یکی از محققان تاریخ درباره اهمیت این دولت چنین گفته است:

اهمیت این دولت تنها در این نهفته نیست که یکی از چندین دولت کوچک است که در دوران ضعف قدرت مرکزی و تباه‌شدن هیبت عباسیان ظاهر شد و نه فقط از این لحاظ که دولت حمدانی مرکز مهمی از مراکز پرتو افشانی فرهنگی و جاذبه فکری در آن دوره درخشان تمدنی از دولت اسلامی است، بلکه به این سبب است که دولت حمدانی از معدود دولت‌های اسلامی مستقل و کوچکی است که به حساب خلافت عباسی برپا شد و به سد استواری در برابر یورش بیزانس (روم شرقی) که بیت‌المقدس را هدف قرار داده بود، تبدیل شد.^{۶۳}

ناصرالدوله حمدانی پس از به قدرت رسیدن به گسترش نفوذ خود در منطقه جزیره و تصرف بغداد پرداخت. او گرچه مدت کوتاهی بر بغداد مسلط شد، اما نتوانست تسلط خود را استمرار بخشد و خیلی زود شکست خورد.

مذهب حمدانیان

چنانکه گفته شد و شهرت دارد حمدانیان مذهب تشیع داشته‌اند. شواهد شیعه‌امامی بودن آنها را می‌توان در موارد زیر بیان کرد:

۱. مرحوم مظفر درباره ناصرالدوله می‌گوید:^{۶۴} «مقامش بدانجا رسید که شیخ محمد (محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید) برای او کتابی در امامت تألیف کرد».
۲. قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین به تشیع حسن بن عبدالله، ملقب به ناصرالدوله و سلسله او و اینکه او از شاگردان شیخ مفید بوده، اشاره دارد و اظهار می‌دارد که در تشیع آل حمدان و اشتها آنها به تشیع، شک نیست.^{۶۵}
۳. یاقوت حموی نیز می‌گوید: «فقها در حلب طبق مذهب امامیه فتوا می‌دادند».^{۶۶}

نسب حمدانیان

ظاهراً نسب حمدانیان به ربیع، پسر نزار از عدنانیان می‌رسد.^{۶۷} فیصل سامر فصل کاملی از کتاب خود را به نام *دولت حمدانیان* به نسب حمدانیان اختصاص داده و اقوال مختلفی را در این خصوص بیان کرده است. ایشان می‌گوید:

دلایل زیادی بر صحت انتساب حمدانیان بر «تغلب» در دست ما هست و در این مورد با توجه به اقوال مورخان معتبر، همچون طبری، ابن اثیر، ابن مسکویه، تنوخی، ابن شداد و ابن ظافر می‌توانیم شواهدی بیاوریم که نشان می‌دهد حمدانیان از یک اصل عربی جریان یافته‌اند.^{۶۸}

رابطه آل بویه و حمدانیان

در خصوص رابطه این دو دولت شیعی امامی باید گفت که به رغم یکی بودن مذهب رسمی در این دولت‌ها میان آنان اختلاف زیادی بوده و همواره رابطه آنها خصمانه بوده است.

روابط میان این دو خاندان شیعی را می‌توان به دو دوره مجزا و متمایز از هم تقسیم کرد:

دوره نخست، دوره معزالدوله و فرزندش بختیار،

دوره دوم، دوره عضدالدوله و حاکمان بعدی.

در دوره اول، حاکمیت حمدانیان بر جزیره و شام پذیرفته شده بود و آل بویه به فکر تسلط بر این اراضی نبودند. گرچه معزالدوله چندین بار توانست ناصرالدوله را شکست دهد، ولی هر بار از در آشتی و صلح در آمد و به بغداد بازگشت و دلیل این کار معزالدوله نیز عدم استحکام پایه‌های حکومت آل بویه از طرفی، و مقتدر بودن حمدانیان برای حفاظت از سرحدات شام از سوی دیگر بود، از این رو امور سرحدات شام را به عهده سیف‌الدوله حمدانی گذاشته و حتی از وی درخواست مالیات هم نکردند.^{۶۹}

حمدانیان از زمان ابوالهیجا پدر ناصرالدوله تقریباً در جزیره استقلال داشته و در امور بغداد نیز دخالت می‌کردند و یک بار هم ناصرالدوله به بغداد دست یافت و منصب امیر الامرای را از آن خود کرد.^{۷۰}

بختیار، پسر معزالدوله نیز در برابر بنی حمدان سیاست منفعت‌جویی را در پیش گرفت و با توجه به درگیری پسران ناصرالدوله گاهی طرف ابوتغلب را رعایت می‌کرد، و چون منافع مهم‌تری را در نزدیکی با حمدان، رقیب ابوتغلب می‌دید، به سوی او متمایل شده و تعهداتش را در برابر ابوتغلب به فراموشی می‌سپرد.^{۷۱}

چنانکه بیان شد، روابط حاکمان آل‌بویه با حمدانیان همواره خصمانه بوده، گرچه در آغاز تسلط آل‌بویه بر بغداد و پس از چندین درگیری گاهی میان ناصرالدوله حمدانی و معزالدوله صلح نامه‌هایی نوشته می‌شد.

ابن‌خلدون درباره علت بروز اولین درگیری میان ناصرالدوله حمدانی و معزالدوله بویه در سال ۳۳۴ ق^{۷۲} چنین بیان داشته است: «چون معزالدوله بن بویه به هنگام استیلاش بر بغداد المستکفی را خلع کرد، ناصرالدوله به خشم آمد و از موصل روانه عراق گردید، معزالدوله نیز سرداران خود را به مقابله فرستاد.»

در این گزارش، ناصرالدوله آغازگر جنگ معرفی شده است، در حالی که مسکویه در گزارش خود چنین بیان می‌دارد که معزالدوله لشکری را به سوی موصل فرستاد و جنگ میان آنان در منطقه عکبرا صورت گرفت.^{۷۳} معزالدوله خود نیز به همراه المطیع خلیفه عباسی به عکبرا رفت.^{۷۴} ناصرالدوله عدم حضور دشمن را در بغداد غنیمت شمرد و برادرش ابوالعطف جبیر بن عبدالله بن حمدان را برای تصرف آنجا روانه کرد. او با کمک ابوجعفر بن شیرزاد که در بغداد پنهان شده و از پناهگاه بیرون آمده بود، وارد بغداد شده و به نام ناصرالدوله در بغداد حکومت برقرار کردند. خود ناصرالدوله نیز بلافاصله وارد بغداد شد.^{۷۵} گرچه ناصرالدوله بر بغداد مسلط شد و حتی نام خلیفه عباسی (المطیع) را از خطبه انداخت،^{۷۶} اما جنگ میان او و معزالدوله به پایان نرسید و جنگ در بغداد ادامه پیدا کرد و در نهایت، ناصرالدوله از معزالدوله شکست خورد و فرار کرد^{۷۷} و معزالدوله بر بغداد مسلط شد. پس از آن، میان آن دو صلح‌نامه‌ای تدوین شد که بر اساس آن مقرر گردید که ناصرالدوله در برابر تسلط بر منطقه تکریت در شمال عراق و منطقه مصر و شام، مالیاتی به بغداد، مرکز خلافت عباسی بپردازد.^{۷۸}

گرچه صلح‌نامه‌ای میان ناصرالدوله و معزالدوله امضا شده بود، اما به سبب کارشکنی‌های ناصرالدوله و عدم پرداخت مالیات و مقرری تعیین شده، درگیری‌هایی در سال‌های ۳۳۷ و ۳۴۷ ق به وقوع پیوست که در جنگ اخیر با کمک و شفاعت سیف‌الدوله مجدداً صلح‌نامه‌ای امضا شد که البته این صلح‌نامه میان معزالدوله و سیف‌الدوله از طرف ناصرالدوله برقرار شد، زیرا معزالدوله از صادر کردن فرمان به نام ناصرالدوله خودداری می‌کرد. بر اساس این صلح‌نامه، مقرر شد که سالانه مبلغ ۹۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم به معزالدوله

پرداخت شود. بدین ترتیب، ناصرالدوله مجدداً به قلمرو خود بازگشت.^{۸۰} معزالدوله در سال ۳۵۲ ق به سبب نقض صلح نامه توسط ناصرالدوله به موصل لشگرکشی کرده، به طور رسمی ناصرالدوله را عزل و پسر او ابوتغلب را جانشین وی کرد.^{۸۱}

درگیری بین آل بویه به فرماندهی عضدالدوله و حمدانیان به فرماندهی ابوتغلب حمدانی ادامه یافت. در این درگیری‌ها سرانجام عضدالدوله موفق شد قلعه‌های حمدانیان را تصرف کند. وی پس از فتح منطقه جزیره و نظم بخشیدن به این منطقه، سال ۳۶۸ ق به بغداد بازگشت.^{۸۲}

اختلاف میان فرزندان ناصرالدوله و کشمکش آنان بر سر قدرت، از جمله اسباب تباهی سلطه ایشان در موصل بود، با این حال سقوط حمدانیان در موصل به معنای ناپدید شدن آنان از صحنه تاریخ نیست، زیرا دولت آنان تا اواخر قرن چهارم هجری در حلب بر پا بود.^{۸۳}

با مطالعه تاریخ روشن می‌شود که آل بویه آنجا که سیاست یا خوی مال‌اندوزی آنها اقتضا می‌کرد بر شیعیان قلمرو خود یا حاکمان مدعی تشیع هم می‌تاختند، چنان‌که عضدالدوله رئیس علویان عراق، محمدبن یحیی علوی حسینی را گرفت و یک میلیون دینار از اموال او را مصادره کرد.^{۸۴} همچنین ابو احمد حسینی موسوی، پدر شریف رضی و برادر او ابو عبدالله را در بند کرده، به شیراز فرستاد.^{۸۵}

رابطه حمدانیان و فاطمیان

دولت فاطمیان هر چند شیعه (اسماعیلیه) بود، اما روابط خوبی با حمدانیان نداشت. آنها تلاش می‌کردند که بخش جنوبی شام را تصرف کنند و به این امر دست یافتند. آنها پس از احساس ضعف امیران حمدانی و سلطه غلامان بر امور، دست‌اندازی به شمال سوریه را آغاز کردند و سرانجام سیادت فاطمیان در آن منطقه در روزگار سعیدالدوله کامل شد.^{۸۶}

به نظر می‌آید که حمدانیان نخست، کوشش داشتند که فاطمیان را طرف‌دار خود سازند، از این رو آمادگی خود را برای کمک به جوهر صقلی برای فتح مصر اظهار کردند.^{۸۷} جوهر در این مورد با معز فاطمی مکاتبه کرد اما او وی را از هم‌پیمانی و حتی مبادله پیام با حمدانیان نهی کرد. همچنین از اینکه یکی از هم‌پیمانان مجال ریاستی بیابند تا در قلمرو فاطمیان صاحب حکومتی شوند، بر حذر داشت. نامه معز فاطمی با این عبارت‌ها پایان می‌یابد:

بنی حمدان به سه چیز که گردش عالم بر آن است، تظاهر می‌کنند و هیچ یک را ندارند: یکی، «دین» است که از آن بی‌نصیب‌اند، دیگر، «کرم» است که هیچ کدامشان در راه خدا

بخشش نمی‌کنند، سوم، «شجاعت» است که شجاعت ایشان برای دنیا است و نه آخرت. پس، از اینکه بر ایشان تکیه کنی بر حذر باش.^{۸۸}

در هر صورت، به سبب نفوذ روز افزون فاطمیان در بلاد شام، حمدانیان بر سلطه خود بر جزیره ترسیده و خیلی زود به رویارویی با فاطمیان کشیده شده و در دشمنی خود با فاطمیان از شورش قرمطیان در شام بر ضد فاطمیان حمایت کردند.^{۸۹} نتیجه اینکه فاطمیان مجال هرگونه فرصتی را از چنگ حمدانیان برای ابراز دوستی بیرون آورده و حمدانیان ناچار از دشمنی با فاطمیان بوده و برای حفظ سرزمین تحت سلطه خود، حتی از روم طلب کمک کرده و با یاری کردن شورشیان قرمطی به مخالفت با دولت فاطمیان پرداختند.^{۹۰} از مطالعه تاریخ حمدانیان با فاطمیان چنین نتیجه حاصل می‌شود که هیچ تعامل مثبتی بین این دو دولت شیعی هم عصر وجود نداشته و هر یک از آنها همواره در پی فرصتی برای دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگری بوده است.^{۹۱}

روابط آل‌بویه و فاطمیان

روابط سیاسی و مذهبی آل‌بویه و فاطمیان را می‌توان در دو دوره بررسی کرد:^{۹۲}

دوره اول، در زمان استحکام و اقتدار دولت آل‌بویه که بیشتر عصر معزالدوله (۳۲۰-۳۵۶ ق) و عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲ ق) است.

دوره دوم، هم بعد از مرگ عضدالدوله (۳۷۲ ق) تا پایان حکومت آل‌بویه (۴۴۷ ق) را شامل می‌شود که دوران ضعف آل‌بویه است. در این دوره، پیوند سیاسی که عضدالدوله میان ایران و عراق برقرار کرده بود به سبب اختلافات و درگیری‌های داخلی از بین رفت و آل‌بویه به چند گروه تقسیم شدند که این امر باعث ضعف آنان و قدرت‌یابی مجدد خلافت عباسی و به حداقل رسیدن نفوذ آل‌بویه در دستگاه خلافت عباسی شد.

گرچه گاهی روابط میان این دولت‌ها در دوره اول آل‌بویه دوستانه به نظر می‌رسد، اما رابطه آنان در هر دو دوره، به ویژه در امور سیاسی، بیشتر خصمانه بوده تا دوستانه، خصوصاً در دوره دوم که دوره ضعف آل‌بویه است، رفتارهای حکومت فاطمی بیانگر دشمنی میان این دو حکومت است.

در عصر معزالدوله (۳۲۰-۳۵۶ ق) داعیان اسماعیلی که از طرف فاطمیان فرستاده می‌شدند، در بیشتر شهرهای بین‌النهرین فعالیت داشته و کتاب‌های ایشان به طور گسترده‌ای

رواج داشته است، اما این فعالیت وسیع در سال ۳۵۶ ق رو به ضعف نهاد و کتاب‌های اسماعیلیه در بغداد کمیاب شد.^{۹۳}

در مقطع کوتاهی میان عزیز بالله خلیفه فاطمی و عضدالدوله حاکم بغداد، در سال ۳۶۹ ق تلاش‌هایی برای صلح و دوستی انجام پذیرفت و پس از ارسال سفیرانی از طرف خلیفه فاطمی، عضدالدوله نیز سفیرانی برای خلیفه فاطمی اعزام کرد که حاکی از همکاری آنها برای جنگ بر ضد روم شرقی است. البته این روابط ادامه نیافت تا جایی که برخی حتی همان ارتباط اندک را ناشی از فریبکاری امیر بویهی دانسته‌اند.^{۹۴} گرچه متون تاریخی هم عصر آنان، مانند: *تجارب الامم* مسکویه چیزی از محتوای پیام‌ها بیان نکرده‌اند، اما ابن‌تغریری بردی متن کامل آن را چنین آورده است:

... پیام تو به حضرت امیرالمؤمنین به وسیله پیک مخصوص تو رسید. در این پیام، مراتب اخلاص، دوستی و معرفت تو به حقیقت امامت امیرالمؤمنین، خلیفه فاطمی، و عشق تو به پدران هدایت‌گر و راهنمای او ادا شده است و امیرالمؤمنین از شنیدن آن خشنود گردید. خلیفه می‌داند تو از حق عدول نخواهی کرد. البته تو می‌دانی که بر مرزهای مسلمین چه می‌گذرد؛ خرابی شام، ناتوانی مردم و گرانی قیمت‌ها. امیرالمؤمنین شخصاً عازم مرزهای مسلمین خواهد شد و تو را به زودی با نوشته‌هایی با خبر خواهد نمود. خداوند به تو جهاد فی سبیل الله عطا نماید.^{۹۵}

از متن نامه خلیفه فاطمی مشخص می‌شود که این نامه در پاسخ نامه‌ای است که ابتدا عضدالدوله برای خلیفه فاطمی نوشته است. اما از متن نامه اول عضدالدوله چیزی در منابع تاریخی نیامده است. عضدالدوله پاسخ این نامه خلیفه فاطمی را داده و در آن نامه به فضل اهل بیت و این که عزیز فاطمی از ذریه آن خاندان پاک است، اقرار کرده و اطاعت خود را از خلیفه اعلام نموده است.^{۹۶} این نامه‌ها در حضور خلیفه عباسی خوانده می‌شد.^{۹۷} ابن‌جوزی و ابن‌عماد حنبلی آورده‌اند که فرستادگانی بین خلیفه فاطمی و امیر آل‌بویه رد و بدل می‌شد و جواب آنها با حسن نیت همراه بود، ولی به هیچ پیامی اشاره نکرده‌اند.^{۹۸}

ناگفته نماند که ابن‌تغریری بردی از پاسخ نامه‌ای که عضدالدوله داده، ابراز تعجب نموده و در اینکه عضدالدوله نسب خاندان فاطمی را تأیید کرده باشد، شک می‌کرده و بیان می‌دارد که در صورت صحیح بودن، باید آن را نشانه ضعف آل‌بویه در برابر فاطمیان دانست.^{۹۹}

از طرف دیگر، شواهدی وجود دارد که بیان‌گر رابطه خصمانه آل‌بویه و فاطمیان در دوره اول عصر آل‌بویه است که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. معاهده‌ای میان بختیار و عضدالدوله انجام گرفته است که براساس آن از بختیار خواسته شده است تا به سوی شام رود و در پرچم‌های خود اسم عضدالدوله را حک کند، و این در حالی است که شام در آن زمان تحت سلطه فاطمیان بوده است و این اقدام به منزله دشمنی با فاطمیان شمرده می‌شود.^{۱۰۰}

۲. عضدالدوله از پیروزی فاطمیان بر بحرین جلوگیری کرد.^{۱۰۱}

۳. عضدالدوله تلاش‌های زیادی کرد تا سلطه عباسیان بر مکه و مدینه پس از تسلط فاطمیان بر آنجا اعاده شود و این خود نمونه بارز دشمنی عضدالدوله با خلفای فاطمی است.^{۱۰۲}

۴. قرامطه^{۱۰۳} در ۳۶۰ق از حمایت عزالدوله دیلمی (۳۵۶-۳۶۷ ق) و ابوتغلب حمدانی (م ۳۶۹ ق) در موصل بهره‌مند شدند.^{۱۰۴}

۵. الپتکین از دست عضدالدوله فرار کرد، ولی پس از آن، به رغم دشمنی و جنگ با فاطمی‌ها، به اسارت خلیفه فاطمی در آمد، اما چون او یکی از مخالفان عضدالدوله بود با احترام و اکرام خلیفه فاطمی رو به رو شد. گرچه بعدها به علت کینه توزی‌های یعقوب‌بن یوسف‌بن کلس به وسیله او مسموم و کشته شد.^{۱۰۵}

۶. مهم‌ترین دلیل بر دشمنی میان عضدالدوله و خلیفه فاطمی این است که وی به حمله به مصر و بازپس‌گیری آن تصمیم داشته است. این مطلب را بغدادی در یکی از کتاب‌های خود چنین بیان می‌کند:

ابوشجاع فنا خسروین بویه بر آن شد که آهنگ مصر کند و آن کشور را از چنگ باطنیه بیرون آرد، از این رو بر درفش‌های سپاه خود نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد خاتم النبیین، الطائع لله امير المؤمنين ادخلوا مصر ان شاء الله آمین». و چون به عزم رفتن به مصر سوی چادرها که برای لشکریان او زده بودند، بیرون شد، ناگهان مرگ او را فرو گرفت و درگذشت.^{۱۰۶}

اما چنان که پیش از این هم بیان شد، روابط سیاسی آل‌بویه و فاطمیان در دوره دوم آل‌بویه، یعنی پس از مرگ عضدالدوله تا پایان حکمرانی آل‌بویه، به طور کامل خصمانه بوده است و شواهدی وجود دارد که دولت فاطمی به تمامی کسانی که به هر دلیلی از دولت آل‌بویه

ناراضی بوده و به خدمت فاطمیان رسیده بودند، پناه داده و به آنها احترام کردند تا شاید در مواقع ضروری علیه آل‌بویه به کار گرفته شوند. نمونه‌هایی از شواهد تاریخی که بر رابطه خصمانه در این دوره دلالت دارد به شرح زیر است:

۱. شکرالخادم، غلام مورد اعتماد عضدالدوله، در زمان شرف‌الدوله ابوالفوارس شیر ذیل (۳۷۶ ق) در حالی که اجازه رفتن به حج را از امیر آل‌بویه گرفته بود، قصد قاهره کرده، و به نزد فاطمیان رفت.^{۱۰۷}

۲. در سال ۴۰۱ ق در زمان خلافت قادر عباسی و امیرالامرایسی بهاءالدوله (۳۷۹-۴۰۳ ق) شخصی به نام قرواش بن مقلد، امیر بنی‌عقیل در قلمرو خودش که شهر موصل، انبار، مدائن و کوفه بود، به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند که موجب نگرانی و واکنش قادر عباسی شد و بهاءالدوله نیز به حمایت از خلیفه عباسی پرداخت و عمیدالجیوش را به جنگ با قرواش فرستاد، ولی قبل از جنگ، قرواش عذرخواهی کرد و دوباره به نام خلیفه عباسی خطبه خواند.^{۱۰۸}

اقدامات مذهبی در دولت آل‌بویه و فاطمیان

شیعه امامیه در دوران آل‌بویه، به خوبی رشد کرد، به طوری که اصول اعتقادی آن را بزرگانی، همچون کلینی (م ۳۲۹ ق)، ابن‌بابویه (م ۳۸۱ ق) شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) فعال و تدوین کردند و حدود همین سال‌ها بود که غیبت کبرای حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه در (۳۲۹ ق) اتفاق افتاد و این موضوع از مباحث شایع مجالس و محافل دینی و مذهبی شده بود. بنابر این، پیش‌برد اهداف شیعی در عصر آل‌بویه امری ممکن به نظر می‌رسید.

اما از طرف دیگر، به قدرت رسیدن آل‌بویه نزاع‌های مذهبی را که پیش از این نیز به وجود آمده بود شدیدتر کرد و به ناآرامی‌های زیادی منجر شد.^{۱۰۹} بیشترین ناآرامی‌های مذهبی در منطقه شیعه‌نشین کرخ^{۱۱۰} بغداد بین شیعیان و اهل سنت روی داد. گزارش این حوادث را مورخانی، مثل ابن‌جوزی و ابن‌اثیر در ذکر وقایع آن سال‌ها به ثبت رسانده‌اند. از طرفی، اهالی عراق و خصوصاً بغداد و حتی سپاهیان ترک که بعضاً تحت امر آل‌بویه قرار داشتند، سنی‌مذهب بودند، بنابر این، آل‌بویه برای جلوگیری از ناآرامی‌ها مجبور بودند تا میان ایشان سیاست آشتی اعتقادی را در پی بگیرند. آنان حتی در چند مورد فقیهان و دانشمندان علوی را تبعید کردند.^{۱۱۱}

مُعزالدوله گرچه درصدد ایجاد آشتی میان مذاهب شیعه و سنی بود، ولی در عمل، تمامی رسوم شیعه را تأیید می‌کرد. در سال ۳۵۱ ق بر سر در تمامی مساجد این عبارت‌ها نوشته شد:

لعنت خدا بر معاویه پسر ابوسفیان، لعنت بر کسی که فدک را از فاطمه (س) غصب نمود، و لعنت بر کسی که مانع دفن جسد امام مجتبی (ع) در کنار قبر جدش رسول خدا گردید، و کسی که ابوذر را نفی بلد نمود، و عباس را از شورا بیرون نمود.

مُعزالدوله از این اقدام منع نکرد، ولی وقتی که متوجه شد عامه اهل سنت عصبانی شده و آن نوشته را شبانه پاک کرده‌اند، به پیشنهاد مهلبی دستور داد که شعار را تغییر داده و بنویسند: «لعن الله الظالمين لآل رسول الله صلى الله عليه و سلم من الأولين و الآخرين؛ خداوند ظلم‌کنندگان به خاندان رسول الله ﷺ را از اولین و آخرین لعنت کند.»

و همچنین مُعزالدوله تأکید کرد که به اسم معاویه در لعنت، تصریح شود.^{۱۱۲}

از سال ۳۵۲ ق مراسم سوگواری بر امام حسین ﷺ در روز عاشورا آشکارا انجام می‌یافت و این مراسم تا انقراض آل بویه، مخصوصاً در محله کرخ بغداد در اغلب سال‌ها برقرار می‌شد و گاهی واکنش سنیان، به ویژه حنابله را برمی‌انگیخت. در این سال با دستور مُعزالدوله نخستین بار مراسم یادبود عاشورای حسین بن علی ﷺ با عزاداری عمومی برگزار شد، مغازه‌ها تعطیل و خرید و فروش در بازار ممنوع گردید و زنان با گیسوان آشفته، چهره‌های سیاه کرده به صورت گروهی حرکت کرده و بر سر و روی خود می‌زدند و به علت کثرت شیعیان، اهل سنت ممانعتی نمی‌کردند.^{۱۱۳} در هیجدهم ذی‌حجه در همین سال نیز شیعیان بغداد به فرمان مُعزالدوله مراسم یادبود غدیر خم را جشن گرفتند و زیارت مرقد امام کاظم و امام جواد ﷺ مرسوم شد.^{۱۱۴} اهل سنت هم در مقابل مراسم عزاداری روز عاشورا و جشن عید غدیر، هشت روز پس از عاشورا، برای مصعب بن زبیر مراسم سوگواری برپا کرده و هشت روز پس از عید غدیر نیز به مناسبت ورود پیامبر ﷺ و ابوبکر به غار ثور، جشنی برپا داشتند.^{۱۱۵}

در همین زمان‌ها بود که دولت فاطمیان در مصر نیز به تبلیغات گسترده شیعی دست زدند.^{۱۱۶} جوهر صقلی در ۳۵۹ ق مقرر کرد تا ذکر «حیّ علی خیر العمل» در اذان مساجد مصر گفته شود. این امر در ۳۶۰ ق در مساجد شام نیز تحقق یافت.^{۱۱۷} در سال ۳۶۶ ق، عزاداری روز عاشورا نیز در مصر و شام مرسوم گردید.^{۱۱۸} همچنین جوهر صقلی دستور

داده بود که بعد از خطبه‌های نماز جمعه، بر محمد مصطفی، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن، حسین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام صلوات نثار شود.^{۱۱۹} در همین سال در مکه و مدینه به نام *مُعز فاطمی*، خطبه خوانده شد و خطبه عباسیان منع گردید.^{۱۲۰} به‌رغم حمایت‌های دولت آل‌بویه از برگزاری مراسم عزاداری و جشن‌های شیعیان، گاهی برخی از وزیران آنان از انجام مراسم عاشورا ممانعت به عمل می‌آوردند که مهم‌ترین آن جلوگیری از انجام مراسم عاشورا توسط *ابوالحسن بن معلم* از وزرای *بهاء‌الدوله* (۳۷۹-۴۰۳ ق)، است و این درحالی بود که مراسم عاشورا حدود سی سال قبل از آن بدون هیچ مزاحمتی انجام می‌شد. البته اقدام این وزیر با عکس‌العمل شدید سپاهیان *بهاء‌الدوله* رو به رو شد. آنها به *بهاء‌الدوله* هشدار دادند که باید وی (ابن معلم) را به آنها تسلیم کند و اظهار داشتند: ای *بهاء‌الدوله*! برای بقای خودت یا بقای ابن معلم تصمیم بگیر. سپس *بهاء‌الدوله* وی را به ایشان تسلیم کرد و آنها او و دستیارانش را کشتند.^{۱۲۱}

قدرت یافتن غزنویان و فتوحات محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸ ق) سبب شد که خلیفه عباسی *القادر*، دست وی را در قتل یا حبس قرامطه، اسماعیلیه، معتزله، شیعه، جهمیّه و مشبهه باز گذارد و به او لعن آنها را بر فراز منابر خراسان اجازه داد.^{۱۲۲} فاطمیان نیز در مقابل این اقدامات دولت عباسی و محمود غزنوی، در مصر به تعقیب اهل تسنن پرداخته، تمامی فقهای مالکی را از مصر اخراج کردند.^{۱۲۳}

القائم بامر الله (۴۲۲-۴۶۷ ق) نیز برای احیای سنت، سیاست پدر را در پیش گرفت. به دستور او، اعتقادنامه قادری مجدداً در حضور علما و فقها قرائت شد و همه ائمه سلف به رعایت آن اصول ملزم شدند. در ۴۴۴ ق *قائم* در جلسه‌ای مانند پدرش *قادر عباسی*، به لعن و طعن فاطمیان پرداخت.^{۱۲۴} به‌وجود آمدن چنین حوادثی با ضعف آل‌بویه، پس از مرگ *عضد‌الدوله*، ارتباط مستقیم داشت، زیرا اقتدار امیران بویهی و تسلط مطلق آنان بر خلیفه عباسی تا زمان خلیفه *القادر* ادامه داشت، اما از زمان *القادر* کم‌کم قدرت مادی و معنوی از دست رفته آنان در حال احیا بود. *القادر* از غیبت طولانی *بهاء‌الدوله* از بغداد که برای دست‌یابی به حکومت فارس صورت گرفته بود، سود جست و به تدریج اقداماتی برای احیا و تثبیت مقام معنوی خلافت انجام داد. *القادر بالله* ابتدا پسرش، *ابوالفضل محمد* را با لقب *غالب بالله* به ولی‌عهدی انتخاب کرد و حجاج خراسان و بزرگان عراق را بر این انتخاب، گواه گرفت. این رسم مدت‌ها بود که به سبب ضعف خلفا رعایت نمی‌شد و

امرای بویه، جانشین خلیفه را تعیین می‌کردند. بهاء‌الدوله تلاش می‌کرد امور بغداد را در کنترل داشته باشد، از این رو در سال ۳۹۴ ق/احمد موسوی را بار دیگر به مقام نقابت علویان، قاضی القضاتی و امیر حجاج منصوب کرد و دیوان مظالم را نیز بر عهده او گذاشت. پس از آنکه فرمان بهاء‌الدوله از شیراز به بغداد رسید، خلیفه، به جز مقام قاضی القضاتی، بقیه مناصب را تأیید کرد که این مخالفت، شروع ضعف امیران آل‌بویه و اولین نشانه‌های احیای قدرت معنوی خلیفه عباسی بود.^{۱۲۵}

ضعف سیاسی آل‌بویه تا زمان آخرین امیر بویهی، ملک رحیم همچنان ادامه داشت و در زمان وی به اوج خود رسید، به طوری که خلیفه عباسی القائم توانست قدرت از دست رفته عباسیان را دوباره به دست آورده، در نهایت با تبعید بساسیری از فرماندهان ملک رحیم، قدرت امیر بویهی را کاهش داده و راه را برای طغرل سلجوقی گشود. نتیجه اینکه بغداد در ۴۴۷ ق به تصرف سلجوقیان در آمد و حکومت آل‌بویه به پایان رسید.

نتیجه‌گیری

دولت‌های مستقل شیعی در قرن چهارم، فرصت مناسبی در تسلط بر تمامی جهان اسلامی را داشتند، چرا که فاطمیان بر شمال افریقا و مصر حکم می‌راندند و حمدانیان در شمال و شمال غرب عراق تا حلب و دمشق، حاکمیت داشته و آل‌بویه بر عراق و بخش‌های وسیعی از ایران حکومت می‌کردند. بنابر این، اتحاد آنها می‌توانست جهان اسلام را به طور کامل در اختیار این مذهب قرار دهد، اما به علت اختلافات موجود میان دولت‌های شیعه، مانند نوع عقاید شیعی هر گروه و از همه مهم‌تر قدرت‌طلبی و حق حاکمیت هر یک برای خود، این فرصت بزرگ را از شیعه گرفت.

در بررسی دولت‌های شیعه در قرن چهارم هجری، آشکار می‌شود که به جز رابطه بسیار اندک بین آل‌بویه و فاطمیان در یک مقطع کوتاه، در موارد دیگر هیچ‌گونه تعامل مثبتی، خصوصاً سیاسی بین سه دولت مقتدر هم‌عصر شیعه وجود نداشته است و زمامداران این دولت‌ها در پی منافع شخصی خود بوده و حس قدرت‌طلبی آنان باعث شده که اغلب در حال درگیری و نزاع با یکدیگر به سر برند. و این امری است که در میان همه دولت‌های شیعی آن روزگار به صورت قاعده محتومی در آمده بود، چنان‌که دولتمردان نه تنها در مقابل دگراندیشان از یکدیگر حمایتی به عمل نمی‌آوردند که در درون خود نیز اختلافاتی داشته‌اند که در نهایت موجب ضعف و سقوط دولت‌های شیعی در مقابل رقبای آنان شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه ی ارتباط.
۲. آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، ص ۱۹۱.
۳. علی‌اکبر دهخدا، همان، ذیل واژه دولت.
۴. همان.
۵. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۱۶۲.
۶. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸.
۷. محمدحسین مظفر، تاریخ شیعه، ترجمه محمد باقر حجتی، ص ۳۳.
۸. محمدبن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ص ۱۱۸.
۹. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۹.
۱۰. همان.
۱۱. در خصوص مذهب آل‌بویه در ادامه بحث خواهد شد.
۱۲. این نفوذ در دوره اول آل‌بویه یعنی از زمان معزالدوله تا پایان حکومت عضدالدوله زیاد بوده و در دوره دوم یعنی پس از مرگ عضدالدوله تا سقوط آل‌بویه در بغداد (۴۴۷ق) به دلیل درگیری‌های از نفوذ امیران آل‌بویه در دستگاه عباسی کاسته شد.
۱۳. عبدالرحمن بن خلدون، العبر، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، ص ۶۵۸، شمس‌الدین محمدبن احمد الذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۶، ص ۱۱.
۱۴. محمدبن عبدالملک همدانی، تکمله تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۸۷.
۱۵. عزت‌الله نودری، تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت، ص ۱۷۵.
۱۶. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۰۸.
۱۷. علی‌اصغر فقیهی، تاریخ آل‌بویه، ص ۱۵.
۱۸. همان ص ۱۶.
۱۹. صادق سجادی، آل‌بویه، دائرةالمعارف بزرگ اسلام، ج ۱ ص ۶۴۰.
۲۰. محمدبن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۶۷.
۲۱. علی‌بن‌الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷۳.
۲۲. علی‌بن‌الحسین بن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۱۴۷.
۲۳. عبدالرحمن ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۵ ص ۱۵۷؛ اسماعیل‌بن عمر ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۳۲۸؛ یوسف ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک المصر والقاهرة، ج ۲، ص ۳۰۷ و ج ۴ ص ۱۴.
۲۴. کامل مصطفی شیبی، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، ص ۴۱-۴۲.
۲۵. ابن‌همام الحسینی خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲ ص ۳۰۹.
۲۶. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۱۶.
۲۷. سیداحمد رضا خضری، تاریخ تشیع، ج ۲ ص ۶۴.

۲۸. جوئل کرمر، *احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه*، ترجمه سعید حنایی کاشانی، ص ۸۲.
۲۹. عبد الرحمن ابن جوزی، همان، ج ۱۵ ص ۱۹۴-۱۹۶.
۳۰. قاضی نور الله، *شوشتری، مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۴۳۹.
۳۱. محمدبن علی صدوق، *کمال‌الدین و تمام النعمة*، ص ۵۲؛ قاضی نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین*، ص ۴۵۴.
۳۲. برتولد اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، ص ۳۶۳.
۳۳. احمدبن علی مقریزی، *اتعاظ الحنفاء*، ج ۱، ص ۶۶-۶۵.
۳۴. به سرزمین لیبی مشتمل بر دو ناحیه بَرَقَه و طرابلس و سرزمین تونس اطلاق می‌شود: حسین قرچانلو، *جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی*، ص ۲۳۸.
۳۵. اخشیدیان زیر نظر دولت عباسی بودند و در مصر خطبه به نام ایشان می‌خواندند.
۳۶. محمد صنهاجی، *اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم*، ترجمه حجت الله جودکی، (تاریخ فاطمیان)، ص ۶۴.
۳۷. جوهر، برده ای رومی از سیسیل بود. محمد صنهاجی، همان، ص ۶۵.
۳۸. همان.
۳۹. همان، ص ۶۹.
۴۰. محمدبن علی مقریزی، *اتعاظ الحنفاء*، ج ۱، ص ۲۱۴؛ محمد صنهاجی، همان، ص ۹۵.
۴۱. این واقعه میان ترکان و مغربی‌ها صورت گرفت و در یک روز ۱۲ هزار نفر مردند و ۴ سال این فتنه طول کشید (محمد صنهاجی، همان).
۴۲. برای اطلاع از دلایل دیگر افول فاطمیان ر.ک: همان، ص ۹۶ - ۱۰۰.
۴۳. همان، ص ۱۱۸.
۴۴. همان، ص ۲۲.
۴۵. محمد جوینی، *تاریخ جهان‌گشای جوینی*، ج ۳، ص ۱۷۷-۱۷۵.
۴۶. محمدبن علی مقریزی، *الخطط المقریزیه*، ج ۲، ص ۲۱، به بعد فصل «ذکر ما قیل فی نسب الخلفاء الفاطمیین».
۴۷. محمدبن علی بن طقطقی، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، ص ۳۵۹-۳۵۸.
۴۸. جلال‌الدین محمدبن محمد مولوی، *مثنوی معنوی*، دفتر پنجم، ص ۷۶۵-۷۶۷ / محمود بیهقی، *دائرةالمعارف بزرگ سبزوار*، ج ۳، ص ۲۷۱.
۴۹. محمود عباس عقاد، *فاطمة الزهرا و الفاطمیون*، ترجمه سیدمحمد ثقفی، ص ۱۵۴.
۵۰. همان، ص ۱۵۶.
۵۱. احمدبن علی مقریزی، *اتعاظ الحنفاء*، ج ۱، ص ۳۸.
۵۲. منظور همان شعری است که از سید رضی نقل شد.
۵۳. عبدالرحمن ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۵۶۰.
۵۴. همان، ج ۳، ص ۴۲.
۵۵. سیداحمدرضا، *خضری*، همان، ج ۲، ص ۸۳.

۵۶. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۱ و ۶۲.
۵۷. محمدحسین مظفر، همان، ص ۲۷۷-۲۷۶.
۵۸. در این خصوص در ادامه سخن گفته شده است.
۵۹. عبدالرحمن ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۵۳.
۶۰. همان.
۶۱. همان، ص ۶۰۱.
۶۲. همان، ج ۳، ص ۳۳۳.
۶۳. فیصل سامر، دولت حمدانیان، ترجمه علیرضا ذکاوتی، ص ۱۱.
۶۴. محمدحسین مظفر، همان، ص ۱۷۸ و ۲۲۳.
۶۵. قاضی نور الله شوشتری، همان، ج ۲، ص ۳۱۴.
۶۶. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۸۳.
۶۷. حمدان عبدالمجید الکیسی، القائد سیف الدوله الحمدانی، ص ۱۱.
۶۸. فیصل سامر، همان ص ۳۴.
۶۹. همان، ص ۲۳۳.
۷۰. عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۴۷۹.
۷۱. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۳۶۴.
۷۲. عبدالرحمن بن خلدون، همان، ج ۳، ص ۳۳۳.
۷۳. ابو علی مسکویه، همان، ج ۶، ص ۱۲۱.
۷۴. همان.
۷۵. ابو علی مسکویه، همان، ج ۶، ص ۱۲۲.
۷۶. همان.
۷۷. ابو علی مسکویه، همان، ج ۶، ص ۱۲۵.
۷۸. همان، ص ۱۳۹.
۷۹. فیصل سامر، همان، ص ۱۴۸.
۸۰. ابو علی مسکویه، همان، ج ۶، ص ۲۱۴.
۸۱. فیصل سامر، همان، ص ۱۴۲.
۸۲. ابو علی مسکویه، همان، ج ۶، ص ۴۴۵.
۸۳. فیصل سامر، همان، ص ۱۲.
۸۴. محمدبن احمد ذهبی، العیر، ج ۲، ص ۱۷۹.
۸۵. عزالدین بن اثیر، همان، ج ۸، ص ۷۱۰.
۸۶. فیصل سامر، همان، ص ۱۳.

۸۷. احمد بن علی مقریزی، *الخطط*، ج ۱، ص ۳۵۲.
۸۸. همان.
۸۹. عطاء الله خضرا احمد، *علاقات الدوله الفاطمیه بالدول الاسلامیه والاجنبیه*، ص ۱۴.
۹۰. خاشع المعاضیدی، عبدالامیر دکسن، *الحیاه السیاسیه فی بلاد الشام خلال العصر الفاطمی*، ص ۶۲.
۹۱. فیصل سامر، همان، ص ۱۶۲-۱۶۷.
۹۲. محمود خواجه میرزا، «فاطمیان، آل بویه و تبلیغات شیعی»، *تاریخ اسلام*، ش ۲۸، ص ۱۰۳.
۹۳. جوئل کرمر، همان، ص ۱۱۶.
۹۴. مفیز الله کبیر، *ماه‌گیران تاجدار*، ترجمه مهدی افشار، ص ۹۳ و ۹۴.
۹۵. یوسف بن تغری بردی، *النجوم الزاهره*، ج ۴، ص ۱۲۵.
۹۶. همان، ج ۴، ص ۱۲۵.
۹۷. محمود خواجه میرزا، همان، ص ۱۰۷.
۹۸. شهاب‌الدین ابن العباد الحنبلی، *شذرات الذهب*، ج ۳، ص ۱۸۰؛ عبدالرحمن بن الجوزی، *المنتظم*، ج ۱۴، ص ۲۶۸.
۹۹. یوسف بن تغری، همان، ص ۱۲۵.
۱۰۰. ابوسعید حامد غنیم، *العلاقات العربیه السیاسیه فی عهد البویهیین*، ص ۱۱۲-۱۱۳.
۱۰۱. همان.
۱۰۲. همان.
۱۰۳. از فرقه مبارکیه (گروهی از اسماعیلیه) دسته ای پدید آمد که به نام پیشوای خود «قرمطویه» که مردی نبطی و از مردم سواد (روستاها و نخلستان های عراق) بود «قرامطه» نامیده شدند. (ر. ک: حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعیه*، ص ۶۴).
۱۰۴. خاشع المعاضیدی و عبدالامیر دکسن، همان، ص ۶۲.
۱۰۵. یوسف بن تغری، همان، ج ۴، ص ۱۳۳.
۱۰۶. عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام*، ترجمه محمد جواد مشکور، ص ۲۰۸-۲۰۹.
۱۰۷. عزالدین بن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۹-۴۰.
۱۰۸. یوسف بن تغری بردی، همان، ج ۴، ص ۲۲۷.
۱۰۹. جوئل کرمر، همان، ص ۷۸-۸۰.
۱۱۰. کرخ در سمت غربی دجله واقع شده و از مناطق پرجمعیت در بغداد و مرکز تجاری (بازارهای اصلی) شهر بوده است. (ابو القاسم محمد ابن حوقل، *صورة الارض*، ص ۲۱۶-۲۱۷). این منطقه به وسیله شاپور دوم؛ پادشاه ساسانی که بین سالهای ۳۰۹-۳۷۹ م سلطنت می کرد ساخته شده است. (حمدا الله مستوفی، *نزّهة القلوب*، ص ۳۴).
۱۱۱. عبد الرحمن بن جوزی، همان، ج ۱۵، ص ۵۹ و ۵۸.
۱۱۲. عبد الرحمن بن جوزی، همان، ج ۱۴، ص ۱۴۰؛ اسماعیل بن عمر بن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۵، ص ۳۲۷.

۱۱۳. عبد الرحمن بن جوزی، همان، ج ۱۴، ص ۱۵۰؛ عزالدین بن اثیر، همان، ج ۵، ص ۳۳۱؛ شهاب‌الدین بن العماد الحنبلی، همان، ج ۳، ص ۱۰۴؛ عبدالرحمن بن خلدون، همان، ج ۲، ص ۶۵۸.
۱۱۴. شهاب‌الدین بن العماد الحنبلی، همان، ج ۳، ص ۱۰۴؛ عبد الرحمن بن جوزی، همان، ج ۱۵، ص ۱۴؛ یوسف بن تغری بردی، همان، ج ۴، ص ۲۵.
۱۱۵. عبد الرحمن بن جوزی، همان، ج ۱۵، ص ۱۴؛ شهاب‌الدین بن العماد الحنبلی، همان، ج ۳، ص ۲۶۰.
۱۱۶. محمود خواجه میرزا، همان، ص ۱۰۶.
۱۱۷. همان.
۱۱۸. یوسف بن تغری بردی، همان، ج ۴، ص ۳۲.
۱۱۹. شهاب‌الدین بن العماد الحنبلی، همان، ج ۳، ص ۲۲۲.
۱۲۰. همان، ص ۱۵۱؛ عبد الرحمن بن جوزی، همان، ج ۱۴، ص ۲۳۵.
۱۲۱. شهاب‌الدین بن العماد الحنبلی، همان، ج ۳، ص ۲۲۵.
۱۲۲. عبد الرحمن بن جوزی، همان، ج ۱۵، ص ۱۲۵-۱۲۶.
۱۲۳. خواجه میرزا، همان، ص ۱۰۹.
۱۲۴. یوسف بن تغری بردی، همان، ج ۴، ص ۲۲۹-۲۳۰.
۱۲۵. پروین ترکمنی آذر، «آل بویه، عباسیان و تشیع»، *مجله تاریخ اسلام*، ص ۹۲.

منابع

- آشوری، داریوش، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مروارید، ۱۳۸۳ش.
- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاريخ*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *العبر، تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
- ابن طووس، علی بن موسی، *فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم*، قم، الشریف الرضی، ۱۳۶۳ش.
- ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ق.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ابن ندیم، اسحاق بن محمد، *الفهرست*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
- ابن حوقل، ابو القاسم محمد، *صورة الارض*، بیروت، دارمکتبه الحیة، ۱۹۷۹م.
- ابن العماد الحنبلی، شهاب‌الدین، *شذرات الذهب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابی المحاسن یوسف، *النجوم الزاهرة*، مصر، دارالکتب المصریه، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۴۲۴ق.
- اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق (در تاریخ مذاهب اسلام)*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، اشراقی، ۱۳۸۵ش.
- بیرو، آن، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان، ۱۳۷۰ش.
- ترکمنی آذر، پروین، «آلبویه، عباسیان و تشیع»، *تاریخ اسلام*، ش ۲۵، بهار ۱۳۸۵، ص ۸۳-۱۰۰.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.
- دفتری، فرهاد، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فروزان، ۱۳۷۵ش.
- ذهبی، محمد بن احمد، *العبر*، به کوشش ابو هاجر محمد، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۴۰۵ق.
- ____، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
- ____، جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران*، قم، انصاریان، ۱۳۸۰ش.
- جوینی، شمس‌الدین محمد، *تاریخ جهان گشای جوینی*، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، ارغوان، ۱۳۷۶.
- حامد غنیم، ابوسعید، *العلاقات العربیة السیاسیة فی عهد البویهیین*، قاهره، بی نا، ۱۹۷۱ م.
- حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، صادر، ۱۹۹۵م.
- خضراحمده، عطالله، *علاقات الدوله الفاطمیة بالدول الاسلامیة و الاجنبیة*، بیروت، دار ابن زیدون، بی تا.
- خضری، سیداحمد رضا، *تاریخ تشیع*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶ش.
- خواجه میرزا، محمود، «فاطمیان، آل بویه و تبلیغات شیعی»، *تاریخ اسلام*، ش ۲۸، زمستان ۸۵، ص ۱۰۱-۱۱۸.

- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام الحسینی، *تاریخ حبیب السیر*، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام، ۱۳۵۳.
- سامر، فیصل، *دولت حمدانیان*، ترجمه علیرضا ذکاوتی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ش.
- سجادی، صادق، *دائرة المعارف بزرگ اسلام*، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، *الملل والنحل*، مقدمه صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۲ ق.
- شیبلی، کامل مصطفی، *تشیع و تصوف*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۴ش.
- شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المومنین*، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۷ش.
- صدوق، محمدبن علی، *کمال‌الدین و تمام النعمة*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- صنهاجی، ابی‌عبدالله محمد، *اخبار ملوک بنی عبید و سیرت‌هم* (تاریخ فاطمیان)، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- عقاد، محمود عباس، *فاطمه الزهراء و الفاطمیون*، ترجمه سیدمحمد تقفی، قم، علامه طباطبایی، ۱۳۸۱.
- فقیهی، علی‌اصغر، *تاریخ آل‌بویه*، تهران، سمت، ۱۳۸۶ش.
- قرچانلو، حسین، *جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی*، تهران، سمت، ۱۳۸۲ش.
- کیسی، حمدان عبدالمجید، *القائد سیف‌الدوله الحمدانی*، بغداد، دارالشؤون الثقافیة العامه، ۱۹۸۹ م.
- کبیر، مفیزالله، *ماهگیران تاجدار*، ترجمه مهدی افشار، تهران، زرین، ۱۳۶۲ش.
- کرمر، جوئل، *احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه*، ترجمه سعید حنایی کاشانی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوابی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
- _____، *نزهة القلوب*، به کوشش دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶ش.
- مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب*، بیروت، دارالاندلس، ۱۳۸۵ق.
- معاذیدی، خاشع عبدالامیر دکنسن، *الحياة السياسية فی بلاد الشام خلال العصر الفاطمی*، بی‌جا، دارالحریه، ۱۹۷۶م.
- مظفر، محمدحسین، *تاریخ شیعه*، ترجمه سیدمحمدباقرحجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ش.
- مسکویه الرازی، ابو علی، *تجارب الأمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- مقریزی، تقی‌الدین احمدبن علی، *اتعاظ الحنفاء بأخبار الأئمة الفاطمیین الخلفاء*، تحقیق جمال‌الدین الشیال، القاهرة، مجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، ۱۴۱۶ق.
- _____، *الخطط المقریزیة*، قاهره، مکتبة الثقافیة الدینیة، بی‌تا.
- مقدسی بشاری، محمدبن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، هلند، لیدن، ۱۹۰۶ م.
- موسوی بجنوردی، کاظم، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷ش.
- نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، ترجمه و تعلیق محمد جواد مشکور، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- نوذری، عزت‌اله، *تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت*، تهران، خجسته، ۱۳۸۱ش.
- همدانی، محمدبن عبدالملک، *تکمله تاریخ الطبری*، بیروت، مطبعة کاتولوکیه، ۱۹۶۱م.